

گنجشاک ما و یزائتمی خواهند

ترا قیافی

ترجمه: انسیه سادات هاشمی

العَصَافِيرُ

لَا تَطْلُبُ تَأْسِيرَ دُخُولِ

الْكِتَابِ الْثَالِثِ وَالْثَلَاثُونَ

١٩٨٣

«دفترهایم را اتفاقی باز می‌کنم و اتفاقی می‌خوانم. رهایتان نمی‌کنم تا وقتی که آتش در لباس‌هایتان شعله‌ور شود و خاکسترم با خاکستر شما در یک شیشه درآمیزد. مگر همان اول به شما نگفتم که شب شعر، جشن آتش بازی است و من و شما را در یک لحظه می‌سوزاند. ای دوستان! از آتش شعر نترسید. انسان بزرگ، انسانی است که آتش بگیرد.»

کتاب سی و سوم از جلد هشت الاعمال النثرية الكاملة
سخنان آغازین شاعر در شب شعرهای چند پایتخت عربی

ISBN 978-600-93329-4-6



9 786009 332946



نشر حماسة قلم

بسم الله الرحمن الرحيم



کتابخانه شخصی اوستا

گنجشک‌ها و یزانی‌ها خواهند

کتاب سی و سوم از جلد هشت الاعمال النثرية الكاملة
۱۹۸۳ م
سخنان آغازین شاعر در شب شعرهای چند پایتخت عربی

نزار قبانی

ترجمه: انسیه سادات هاشمی

سرشناسه : قبانی، نزار، ۱۹۲۳ - ۱۹۹۸ م.

Qabbani, Nizar

عنوان قراردادی : الاعمال الشعرية الكاملة، برگزیده، فارسی

العصافير لا تطلب تأشيرة دخول، فارسی

عنوان و نام پدیدآور : گنجشک‌ها ویزا نمی‌خواهند : سخنان آغازین شاعر در شب شعرهای چند پایتخت عربی / نزار قبانی ؛ ترجمه انسیه‌سادات هاشمی.

مشخصات نشر : قم: حماسه قلم، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۹۳۳۲۹ - ۴ - ۶

یادداشت : ج. ۸ (چاپ اول).

یادداشت : کتاب حاضر ترجمه بخش سی و سوم از جلد هشتم کتاب الاعمال الشعرية الكاملة نزار قبانی است.

موضوع : قبانی، نزار، ۱۹۲۳ - ۱۹۹۸ م.

موضوع : Qabbani, Nizar

موضوع : شاعران عرب -- قرن ۲۰ م -- سرگذشتنامه

موضوع : شعر عربی -- قرن ۲۰ م. -- تاریخ و نقد

شناسه افزوده : هاشمی، انسیه‌سادات، ۱۳۶۵ - مترجم

رده بندی کنگره : ۸۸۸ FJA ۱۳۹۱ ۷ ی ب /

رده بندی دیویی : ۸۹۲/۷۱۶

شماره کتابشناسی ملی : ۳۰۷۵۸۲۷

گنجشک‌ها ویزا نمی‌خواهند

مؤلف : نزار قبانی

ترجمه : انسیه سادات هاشمی

ناشر : حماسه قلم

چاپ و صحافی : یاران

نوبت چاپ : اول - زمستان ۱۳۹۱

شمارگان : ۲۰۰۰ نسخه

بها : ۲۸۰۰ تومان

Isbn: 978 - 600 - 93329 - 4 - 6

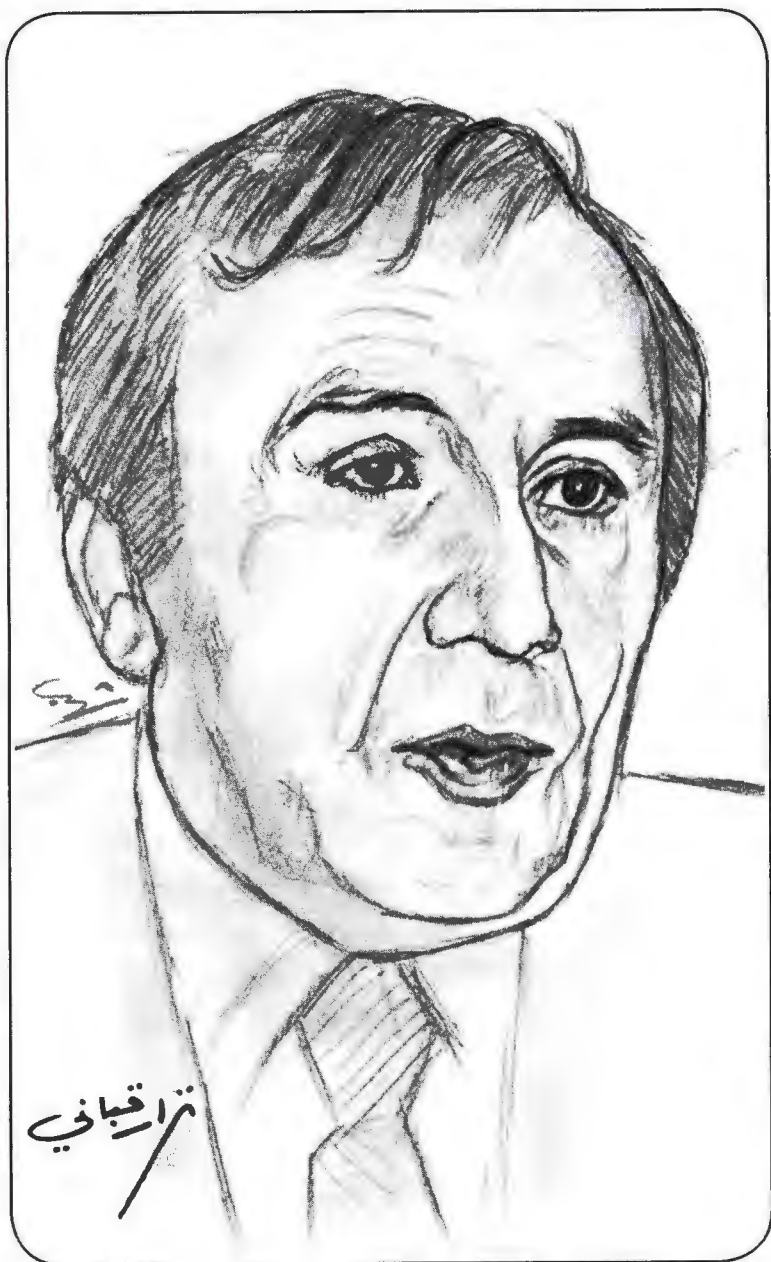
شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۹۳۳۲۹ - ۴ - ۶

آدرس انتشارات : قم - خیابان بسیج - کوی ۱۴ - پلاک ۲۵

تلفن: ۷۷۳۱۷۳۲ - ۰۲۵۱

فهرست

۷.....	مقدمه مترجم.....
۹.....	گنجشک‌ها ویزا نمی‌خواهند.....
۱۳.....	دمشق - مارس ۱۹۷۹.....
	به دعوت انجمن دانشجویان سوریه
۱۷.....	بیروت - ۱۲ مه ۱۹۸۰.....
	تالار بزرگ مراسم دانشگاه آمریکایی بیروت،
۲۳.....	بیروت - ۱۹۷۰.....
	انجمن فارغ التحصیلان لبنانی فرانسوی دوره کارشناسی هتل فینیسیا
۲۷.....	بغداد - ۱۱ فوریه ۱۹۷۹.....
	اتحادیه زنان عراق
۲۹.....	عمان - ژوئن ۱۹۶۸.....
	انجمن اصدقاء القدس
۳۳.....	قاهره - ۱۵ حزیران (ژوئن) ۱۹۷۷.....
	سخنانی که شاعر در خانه امیر الشعرا احمد شوقی کرمة ابن هانی
	به مناسبت تبدیل این خانه به موزه، ایراد کرد
۴۱.....	سودان - دارالثقافه، خرطوم ۱۹۶۹.....
۴۷.....	سودان - دسامبر ۱۹۸۰.....
	سالن صداقت در خرطوم
۵۵.....	الجزایر - آوریل ۱۹۷۹.....
۶۱.....	ابوظبی - امارات آوریل ۱۹۷۶.....
۷۱.....	ابوظبی - امارات مه ۱۹۷۹.....
۷۵.....	جمهوری لیبی - طرابلس ۱۹۷۵.....



مقدمه مترجم

نزار قبانی یکی از محبوب‌ترین و مردمی‌ترین شاعران معاصر عرب است. دکتر شفیعی کدکنی در وصف وی می‌گوید: «چه بخواهیم و چه نخواهیم، چه از شعرش خوشمان بیاید یا نه، قبانی پر نفوذترین شاعر عرب است.» جمال العیطانی نویسنده‌ی مصری، نزار قبانی را اینگونه مورد ستایش قرار داده است: «با هر معیاری که بسنجیم، او بزرگترین شاعر معاصر عرب است که توانسته شعر خود را نه تنها برای نخبگان، بلکه برای مردم عادی، قابل فهم سازد.» خود نزار، مردمی بودن شعر خود را اینگونه توصیف می‌کند: «شعر باید لباسی ملی باشد که همه به تن کنند و نان داغی باشد که همه بخورند و باغی آزاد برای استفاده‌ی شبانه‌روزی همه‌ی شهروندان باشد. این حرف، یعنی من بورژوازی شعر و طبقاتی بودن آن و سالن‌های بسته‌ای را که طبقه‌ی روشنفکر و احتکارهای فرهنگی در آن رفت و آمد می‌کنند، قبول ندارم». او را «شاعر زن» می‌نامند. قبانی می‌گوید: «این لقب در گذشته مرا سرگرم می‌کرد. بعدها به آن اعتنایی نداشتم، اما در این اواخر مرا آزار می‌دهد. از نعمتی به تهمتی بدل شد و از صورت گل به شکل نیزه‌ای فرو رفته در لگنم درآمد.»

نزار قبانی در ۲۱ مارس ۱۹۲۳، در یکی از محله‌های قدیمی شهر دمشق به دنیا آمد. تحصیلات خود را در این شهر به پایان برد و در ۱۹۴۵ در رشته حقوق از دانشگاه دمشق فارغ‌التحصیل شد و سپس به استخدام وزارت خارجه سوریه درآمد

و به مدت ۲۱ سال در سمت‌های دیپلماتیک در قاهره و آنکارا و لندن و مادرید و پکن و بیروت خدمت کرد. در ۱۹۶۶ از مشاغل دیپلماتیک استعفا کرد و به بیروت رفت و در آنجا مؤسسه‌ای انتشاراتی به نام خود دایر کرد. پس از درگرفتن جنگ‌های داخلی در لبنان و کشته شدن همسر او در ۱۹۸۲، نخست به ژنو و سپس به لندن رفت و تا اواخر عمر در همان‌جا ماندگار شد. او در ۱۹۹۸ درگذشت و بنا به وصیت او در آرامگاه خانوادگی در دمشق به خاک سپرده شد.

اثر حاضر، ترجمه کتاب سی و سوم نزار قبانی است که در جلد هشتم «الاعمال النثرية الكاملة» آمده است و به سخنان آغازین وی در شب شعرها است که خود، آنها را جمع‌آوری کرده است. این سخنان، تجربه‌های یک شاعر موفق و مردمی را با زبانی شیوا و جذاب به مخاطب منتقل می‌کند. سخنانی که در آغاز شب شعر ایراد می‌کند، سخنرانی نیست، بلکه نثری ادبی است که آنها را از پیش، برای هر شب شعری با توجه به فضای همان کشوری که دعوت شده است، می‌نگارد و پیش از شعرخوانی قرائت می‌کند.

در این کتاب تلاش شده ویژگی‌های نثر ادبی در ترجمه منتقل شود، اگرچه به دلیل تفاوت‌های فرهنگی و ساختاری دو زبان این کار به طور کامل امکان پذیر نیست. نزار قبانی می‌گوید: «ترجمه شعر از یک زبان به زبان دیگر بسیار مخاطره‌آمیز است. زیرا هر زبانی اسرار، مشخصات و حساسیت‌های خاص خود را دارد و برای این که این مخاطره، موفقیت‌آمیز باشد، مترجم باید یا شاعر باشد یا از حساسیت شعری برخوردار باشد.» با این امید که ترجمه این اثر، پنجره تازه‌ای فراروی مخاطبان بگشاید و در نگاه به شعر و نقد آن کارآمد باشد.

انسیه سادات هاشمی

گنجشک‌ها ویزا نمی‌خواهند

این سخنانی که در طول سفرهای شعری‌ام در جهان عرب به زبان آوردم، مقدمات ورودم به لحظه شعر است.

سخنانی که به نظر من، دروازه‌ای است که برای ورود به قصر شعر، ناگزیریم از آن عبور کنیم.

کوک ساز نوازنده‌اند پیش از کنار رفتن پرده.

نمی‌دانم چرا خیال می‌کردم بدون اجازه و پیش از در زدن و اطمینان از اینکه شعر آماده استقبال از ماست، نباید وارد اتاقی شد که شعر در آن خوابیده است.

ایجاد آمادگی در مخاطب برای ورود به شعر خیلی اهمیت دارد. درست مثل آماده کردن کودکان برای اولین روز مدرسه، یا آماده کردن زمین برای بذر و یا آماده کردن بازیگر تئاتر پیش از رویارویی با نورها.

شاید این حرف، بچه‌گانه و احساساتی و غیر قابل توجیه باشد، اما اعتقاد من در دهه پنجاه و شصت وادارم می‌کرد که مقدمات را بنویسم و در شب شعر، پیش از شعرخوانی، آنها را بخوانم.

آن روزها به "کوک شعر" ایمان داشتم.

فرقی نمی‌کند شما چه فکری می‌کنید. ولی این مقدمات، فقط ضرب آهنگ،

زبان بازی یا گزافه‌گویی نیستند. اینها حقایقی‌اند از شعر، عشق، سیاست، آزادی، دموکراسی، ثروت و تمام امور زندگی و دغدغه‌های یک انسان عرب. پس انتشار آنها در این دوران، نه تنها کاری بیهوده و نمایشی نیست، بلکه تمام مفاهیم و تعهدات شعری و مردمی را بر وش می‌کشد.

این مقدمات در نقشه جهان عرب خوانده شد. از بصره تا وهران، از شارقه تا طنجه، از دمشق تا کارتاژ و فاس و مکناس و از بیروت تا رأس الخیمه. سفری بس طولانی که در آن، شعر، سرآمد همه پادشاهان بود و واژه‌ها شاهزاده‌وار وارد شهرهای بزرگ می‌شدند و شاهزاده‌وار خارج می‌شدند. در طول این سفرهای شعری که با آنها جهان عرب را از شرق به غرب و از شمال به جنوب آراستم، کشف کردم که پادشاه حقیقی، واژه است که به دستور خود حکم می‌کند. او تنها پادشاهی است که هیچ کس نمی‌تواند او را از تخت پایین بکشد.

کشف کردم که واژه، مثل زن است. اگر اراده کند، می‌تواند کوه‌ها را از جای بکند و حکومت را براندازد. تاریخ را از ابتدا بنویسد و کره زمین را از نو طرح بریزد. درست است که بعضی از پادشاهان، واژه را رقیب و هووی خود می‌دانند. درست است که بعضی از آنها زبان و موی او را کوتاه می‌کنند و مجبورش می‌کنند حجاب داشته باشد تا باعث تحریک مردم نشود و آنها را به خود خیره نکند.

درست است که بعضی از آنها می‌خواهند شعر، کنیز و معشوق و هم‌بسترشان باشد، نه شریک حکومت و زندگی و به همین خاطر حاضرند تمام طلاها و نقره‌ها و سنگ‌های گرانبهای بیت‌المال مؤمنین را به او بدهند.

درست است که بعضی از پادشاهان، واژه را در زندان زنان، حبس می کنند و به پاهایش غل و زنجیر می بندند و به او اجازه نمی دهند سیگار بکشد، روزنامه یا کتاب بخواند و یا حتی خودکار به دست بگیرد و وصیت نامه اش را بنویسد.

اما با وجود تمام مقاومت های زمینی و تمام رادارها و شبکه های موشکی که آسمان جهان عرب را پوشانده اند، و علیرغم انبوه آتش، واژه ها به پرواز خود ادامه می دهند

و هیچ قدرتی نمی تواند مانع فرود آنها در فرودگاه های جهان عرب شود.
زیرا گنجشک ها، ویزا نمی خواهند.

بیروت ۸۱/۹/۲۰، نزار قبانی





دمشق - مارس ۱۹۷۹

به دعوت انجمن دانشجویان سوریه

۱

شعرخوانی در دمشق، عطر و طعم دیگری دارد. شعر خواندن برای دانشجویان هم وطنم، نواختنی منحصر به فرد بر تارهای قلب است.

در دمشق، نمی توانم بی طرف باشم.

همانطور که نمی توان نسبت به معشوقه بی طرف بود، من هم نمی توانم نسبت به شهری بی طرف باشم که یاسمنش در خونم جریان دارد و عشق من نسبت به او به رسوایی معطری تبدیل شده است که رسانه ها آن را دست به دست پخش می کنند.

این شهر مرا تکان می دهد، شعله ور و نورانی می کند. مرا می نویسد و با رنگ سرخ به تصویر می کشد. او مرا همانند گندم، شعر و حروف الفبا می کارد، خطوط چهره ام را تغییر می دهد، قامت را باز می شناساند و رنگ چشمم را انتخاب می کند. مرا تأیید می کند، بازسازی می کند و بر لبانم بوسه می زند. آنگاه، ترکیب خونم عوض می شود.

در سوریه فقط می توانم سوری باشم.

نمی توانم کبوتر، بنفشه یا داربست انگور باشم.

نمی توانم چیزی به جز شعر، گلدسته، سیب و یا به باشم.

نمی توانم چیزی جز یک ماهی در فرات، یا خوشه ای در حوران یا صدفی بر
شن های لاذقیه باشم. نمی توانم فیلسوف، واعظ یا حکیم باشم.

ناگزیرم در دل جنون و شعر باشم.

ناگزیرم برای این شهر استثنائی، زبانی استثنائی اختراع کنم.

ناگزیرم تا انتهای عشق و انتهای شعر بروم، تا با شما و دمشق تفاهم پیدا کنم.

۲

دمشقی بودنم، هم نقطه ضعف من است هم نقطه قوتم.

دمشق، مثل بچه شیرخواری که به سینه مادرش می چسبد، به من می چسبد.
همانطور که خدا در چهره زیبارویان منزل می گزیند، دمشق در من منزل
می کند.

دمشق را مثل گوشواره زنان اسپانیایی در من کاشته اند. دمشق مثل اقامت
شکر در رگ های خوشه انگور، در صدا و جوهر و دفترهایم رحل اقامت افکنده
است.

تمام حروف الفبای من، خشت خشت از خانه های دمشق، دیوار باغ ها و
سنگفرش های دانشگاه های آن کنده شده است.

تمام شعرهای من به سبک سوری معماری شده اند.

هر الفی که بر کاغذ می نویسم، یک مناره دمشقی است.

هر ضمه گردی، یک گنبد سوری است.

هر حائی، کبوتر سفیدی در صحن جامع اموی است.

هر عینی، یک چشمه آب است.

هر شینی، یک درخت زردآلوی شکوفاست.

هر سینی یک خوشه گندم است. هر میمی یک زن دمشقی است و چقدر میم‌ها در دیوان شعر من زیادند.^(۱)

اینچنین، دمشق در نوشتار من اقامت گزیده و جغرافیای آن، بخشی از جغرافیای ادبی من شده است.

هرگز نمی‌توان بین جوهر من و رودهای هفت گانه دمشق جدایی انداخت. هرگز نمی‌توان بین صدای من و صدای مؤذن‌هایی که در محله‌های میدان، قیمریه، بازار ساروجه و صالحیه اذان صبح می‌گویند، جدایی انداخت. از این روست که دعوت انجمن دانشجویان سوریه را برای شعرخوانی در دمشق، دعوتی برای دیدار با کودکی و تاریخم می‌دانم.

آه که چقدر محتاجم هر از چند گاهی به دیدار کودکی‌ام بروم.

۳

در این شب شعر دانشگاهی، صدای من بعد سومی یافت. دانشجویها در امتداد تاریخ شعری من، فرمانده ارتش من بودند. آنها بادقت‌ترین مترجمان و بزرگ‌ترین سفیران من بودند. آنها بودند که پیش از آن که چاپخانه را کشف کنم، شعرهای مرا در ذهنشان به چاپ رساندند. آنها بودند که بدون نوار کاست، صدای مرا بر احساساتشان حک کردند و مرا در ضمیرشان حفظ کردند. آنها کسانی‌اند که با عشقشان ثروتمند شدم، با دهان‌هایشان آواز سر دادم و با

۱. در متن عربی ح به حمامه، ع به عین، ش به شجره، س به سنبله و م به امرأة تشبیه شده است.

چشمانشان گریستم.

من اینجا تعارف ندارم و بزرگنمایی نمی‌کنم. فقط یک اعتراف ادبی می‌کنم که باید ثبت شود. اگر دانشجویان به خصوص دانشجویان دختر نبودند، گستره شعر کم می‌شد و چشمه قلب می‌خشکید.

تا زمانی که شعر با شماست و تا زمانی که شما، از تپش‌های نبض و فوران جوانی‌تان به او می‌بخشید، حالش خوب است.

اما متأسفانه بیشتر فارغ‌التحصیلان، وقتی پایشان را از در دانشگاه بیرون می‌گذارند، ارتباطشان با شعر قطع می‌شود و به یک پُل بتونی یا گُل مصنوعی تبدیل می‌شوند.

دوستان من!

شعرخوانی امشب، سفری در سرزمین‌های زن و وطن خواهد بود. سرزمین‌هایی که هوایش، معتدل نیست و اخبار هواشناسی‌اش، درست از آب در نمی‌آید.

شاید این سفر شما را خسته کند و خواب و آرامشتان را سلب کند. اما چه کسی گفته که وظیفه شعر این است که به پلکتان، خواب و به قلبتان، آرامش ببخشد؟

وظیفه شعر این است که آرامش را برباید

این همان کاری است که امشب می‌خواهم انجام دهم.

دمشق، مارس ۱۹۷۹

گنجشک‌ها ویزا نمی‌خواهند